

### بسم الله الرحمن الرحيم

امروز، هفدهم ماه رمضان سالگرد جنگ بدر است. اولین جنگی که در تاریخ اسلام واقع شد و یکی از مظاهر توحید بود که در آنجا فقط با اتکای به خدا و اخلاص تام حرکت کردند.

### یادآوری

در ابتدای جلسات، قواعدی را برای بحث قرار دادیم. بحث خلقت و خلافت انسان، ورود انسان در بهشت، سجده ملائکه بر انسان، تمرد شیطان، و همچنین بحث دو هبوط حیوانی و انسانی و مراتب هبوطی که بعداً گفته شد. همچنین رابطه شیطان با انسان، شناخت معارضه ها و اصطکاکات، دشمنی های بیرونی در حرکت های انسان و اهمیت آنها در حرکت انسان. تا رسیدیم به بحث نبوت و ولایت در کلمات مقام معظم رهبری و سیر تاریخی انبیاء و نبوت، خط نبرد حق و باطل در طول تاریخ که از همان جریان نبرد شیطان با انسان آغاز شد و تا امروز بین حق و باطل ادامه داشته است. «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور، و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت، یخرجونهم من النور الی الظلمات»

### نبرد حق و باطل، نبرد اندیشه ها

طبق دیدگاه مرحوم علامه اندیشه در ضمن حوادث و وقایع در اسلام بیان میشد، نه به صورت مفهومی. نبرد انبیاء با طواغیت، جبهه نبرد اندیشه ها بود. یعنی اینطور نبود که نبرد دو فعل باشد. دائماً در هر فعلی اندیشه داشت جنگ میکرد، نه فعل. هرچند ممکن است کسانی که میجنگیدند توجه تفصیلی به این مسئله نداشتند. اما قرآن کریم این را پررنگ میکند که دائماً نبرد اندیشه بوده است. ما چون اندیشه را یک مفهوم میگیریم، نبرد در اندیشه معنا نمیدهد. اما در قرآن چون اندیشه را مصداق میگیرد، نبرد اندیشه معنا میدهد. نبرد اندیشه نبرد مصداقی است. و گرنه ممکن است اندیشه ای به ظاهر توحیدی باشد، ولی فعل مشرکانه باشد. همانطور که درباره قوم عیسی مسیح سلام الله علیه گفته شده است<sup>۱</sup> با اینکه اهل ایمان بودند، اما در نظام زندگی شان احساس کفر میشد. ممکن است ذهن انسان پر از، براهین و استدلال ها و انباشت مسائل توحید باشد، اما این در نظام عملی، کفر حاکم باشد. اما اگر اندیشه اندیشه مصداقی باشد، اندیشه متصل به عمل میشود. اگر اندیشه

<sup>۱</sup> آیه ۵۲ آل عمران

توحیدی مصداقی حاکم شد، کفر حتما باید برود. جاء الحق و زهق الباطل است. ممکن نیست، در اندیشه حق باشد، در عمل باطل باشد. چون انسان یک حقیقت واحده است. نظام عمل او از نظام دانش او منفک نیست.» قل کل يعمل علی شاکلته» عمل از آن شاکله نتیجه گرفته شده است. عمل باطل از شاکله باطل سرچشمه گرفته است. لکن شاکله باطل گاهی مخفی است. تا معارض نداشته باشد، خودش را آشکار نمیکند. این باعث میشود اعتقاد باطل، مخفیانه و بدون اینکه انسان بداند شکل بگیرد. این اعتقاد باطل در یک شوک، در یک فتنه، در یک برهه، در یک مقطع حساس آشکار میشود. «انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا.» در ماجرای احد، بعضی از گناهان قبلی ایشان، سبب جدا شدن برخی مسلمانان از پیامبر شد. عمل بیست سال پیش امروز خودش را نشان میدهد. این استزال اندیشه ای است. لغزش اندیشه ای است. در احد، عده‌ای جنگ را رها کردند. هرچقدر پیغمبر صدا میزد که کجا میروید، آنقدر فرار برایشان مهم بود بی اعتنا به این که پیغمبر در مقابل مثل جنایکاری مثل هند جگرخوار قرار میگیرد او را تنها گذاشتند. عده ای رفتند و برنگشتند. عده ای یک خلسه و یک خواب، به خود آمدند، برگشتند و دوباره پیغمبر و یارانش ثباتی پیدا کردند.

### روش استخراج نظام اندیشه از حوادث

روش اینکه چگونه از حوادث، اندیشه ها را استخراج کنیم آن است که در حوادث صدر اسلام و تاریخ انبیاء، ملاک گیری کنیم. ملاک گیری کمک میکند بتوانیم در حوادث امروز تطبیق دهیم و در آن واقعه تاریخی نمایم. ما گاهی قسمت اول را انجام میدهم، ملاک گیری میکنیم و میگوییم شأن نزول مخصص نیست. اما باید به مرحله دوم هم برسیم و آن تطبیق در زمان حاضر است. درباره آیات قرآن گفته شده « یجری مجری الشمس، هر روز طلوعی دارد» طلوع یعنی تطبیق جدید. یعنی آیات را بر فعل امروز هم تطبیق کنیم. اگر آیات در حد مفهوم باقی بماند و بر حوادث تطبیق نکند، تأثیر خود را از دست میدهد.

همین که قرآن در حد مفهوم بماند و بر حوادث روز تطبیق نشود، نوعی تحریف است. همانطور که گفتیم معاویه ابن عباس را مواخذه میکند، که تفسیر نگو، ابن عباس میگوید نمیتوانم تفسیر نگویم. میگوید اگر نمیتوانی تفسیر نگو، تفسیر علی را نگو. تفسیر علی تفاوتش با تفسیر در همین مصداق یابی بوده است. تفسیر امیرالمومنین علیه السلام مفهوم را بر مصداق تطبیق میکرد. اما تفسیری که در حد مفهوم باشد، تطبیق پیدا نکند، برای معاویه خطری ندارد.

در دوران عباسیان، نزاع بر سر خلق قرآن است که بحثی کاملاً مفهومی است. افراد مختلف زندان رفتند و کشته شدند بر سر مفهومی که هیچ تأثیر حرکتی در جامعه ندارد. این خود، یک تحریف است. چیزی که کم ارزش است یا در اولویت نیست را مسئله اصلی معرفی میکنند. خود این باعث میشود، مسئله اصلی فراموش شود.

تحریف قرآن فقط به الفاظ یا زیاده و نقصان آیات یا جابه جایی آیات نیست. تحریف در به کار گیری آن آیات است. نقش آیه اگر ضایع شد، تحریف قرآن صورت گرفته است. به این تحریف کمتر دقت میشود. این تحریف باید امروز دیده بشود که آیات قرآن کجا نازل شد، مصداق و تطبیق امروزش چیست؟ روایت میگوید «غضا جدیدا» دائما نو و جدید است. یعنی مصداق جدید و هدایتگری جدید دارد.

سالها قبل مستندی در ارتباط با امام به عنوان شاخص نشر پیدا کرد، که موضعگیری امام را در حوادث مختلف نشان داد. در مقابل آن مستند دیگری تهیه شد به نام اخلاص. که به جنبه فردی و اخلاقی امام فقط توجه داشت. ولی موضع امام در برابر، دشمنی ها و نفاق و ... معلوم نبود. عین همین جریان در سیره پیغمبر و معصومین اعمال شده است. یعنی آنچه از روایات برای ما باقی گذاشته اند و نوع تدوینی که محقق شده است عمدتا مانند نگاه مستند اخلاص است، نه شاخص. در حالی که جریان غدیر یک شاخص بود. نظام امامت یک شاخص است. در یکی از جلسات روضه خصوصی مقام معظم رهبری، یک آقای بزرگواری خیلی خوب سخنرانی کرد. وقتی صحبت تمام شد، آقا فرمودند این مسائلی که فرمودید خوب بود اما اگر باور میکردید که حضرات معصومین در تمام افعال و رفتارشان به دنبال تحقق حاکمیت اسلامی و جهاد در راه دین بودند، همین روایاتی را که خواندید و فردی و اخلاقی معنا کردید تبدیل میشد به یک روش حاکمیتی.

### تحریف دین در نگرش جزءنگر

منحصر کردن توجه به یک بعد از حقیقت، تحریف آن شمرده میشود. در جریان امام حسین علیه السلام هم تحریف میکنیم. اینکه بنشینیم و فقط بگوییم و گریه کنیم. گریه کردن خوب است، اما فقط گریه کردن خوب نیست. گریه کردن بیدار کننده. آن گریه ای که ایجاد عهد، ایجاد مسئولیت، شورآفرینی، بلند شدن از خواب کند خیلی خوب است. گریه ای که سبب انقلاب اسلامی شد، که امام فرمود: محرم ماه پیروزی خون بر شمشیر است.

انبوه روایاتی که میشد مفاهیم بلند نبرد حق و باطل را با نگاه «شاخص» استخراج کرد، محدود شده است به نگاه «اخلاص». وقتی امام با این نگاه فردی معرفی شد، مأموم هم با همین نگاه رشد میکند. به زندگی فردی و خوشی در عبادت راضی است. اما هدف دین آن است که «لیقوم الناس بالقسط» یعنی اجتماعی دیدن، همه را خودش دیدن، نسبت به ظلم حساس شدن، نسبت به ظالم مقابله کردن، غصه خوردن، در میدان آمدن، تدارک کردن، آماده شدن و ... این نگاه خیلی راحت تر است که انسان از کلمات معصومین و سیره معصومین فقط احساس خوشی پیدا کند و بگوید چقدر خوب بودند. چه کمالاتی داشتند.

در حالی که اهل بیت (ع) اهل مبارزه و جهاد بودند. اگر ائمه فقط زندگی اخلاقی و «اخلاص» داشتند، چرا اینقدر با ایشان مخالفت میشد؟ دیگرانی هم بودند که در آن دوره ها مراتبی از اخلاص را داشتند، زهاد و عباد بودند، چرا با آن ها کسی کار نداشت؟ حتی گاهی حاکمان پیش این عباد میرفتند و پیش پایشان زانو هم میزدند، نصیحتی هم ازشان میخواستند، اشک هم از چشمشان جاری میشد که این ها نصیحتشان کردند و بر میگشتند. با اینکه آنها هم اهل دنیا نبودند، اما کسی با آن ها کار نداشت. اما چرا با حضرات معصومین کار داشتند؟ ما منا الا مقتول او مسموم. زیرا ایشان اهل مبارزه مستمر بودند.

ابراهیم خلیل (ع) با نمرود محاجه میکند، که «ربی الذی یحیی و یمیت». نمرود باهوش بود و میفهمد ابراهیم چه در ذهن دارد، ابراهیم میگوید تنها کسی میتواند مالکیت کند که قدرت اماته و احیا داشته باشد. بنابراین تنها کسی میتواند حکومت کند که مالک باشد و قدرت میراندن و زنده کردن دارد. نمرود هم نگفت، خدای تو اماته و احیا کند و من هم مالک هستم، چون میدانست این پذیرفتنی نیست، اگر بخواهد حاکم و مالک باشد باید نوعی اماته و احیا داشته باشد، به همین دلیل گفت من هم چنین قدرتی دارد. ائمه هم چنین مواجهه ای با خلفا داشتند و به همین دلیل همواره با ایشان مخالفت میشد.

### جامعیت در توجه به فطرت شوق به فطرت فرار از نقص

قرار شد اندیشه را در ضمن حوادث بیایم، از سویی میدانیم که شناخت حق نیز با شناخت باطل محقق میشود. «تعرف الاشياء باضدادها». فطرت شوق به کمال با فطرت فرار از نقص ملازم است. اگر فطرت فرار از نقص نباشد، یعنی باطل شناخته نشود، نفرت به باطل ایجاد نشود، حق شناخته نمیشود. به همین دلیل قرآن کریم اینقدر نسبت به جریان طاغوت، ملأ، مترفین، شیطان، بحث کرده است. تقابل کفر و ایمان و حب و بغض در سراسر قرآن جریان داد. انسان یا باید نسبت به باطل، حب داشته باشد یا بغض. بی تفاوتی ممکن نیست، کسی که به باطل بی تفاوت است در واقع حب به حق هم ندارد، محبت او به حق هم کاسته میشود. بدن ما زمانی محفوظ میماند که غذا وارد بدن بشود، و در مقابل ویروس هم ایستادگی شود. اگر بدن ویروس شناس نباشد، بهترین غذاها تبدیل به سم برای بدن میشود. اگر سیستم ایمنی بدن از کار بیفتد، بهترین تغذیه را هم داشته باشد بدن از بین میرود. باید ایزوله اش بکنند. در هر فضایی میلیونها ویروس اطراف انسان و در حال ورود به بدن اوست، یک جنگ دائمی درون او استمرار دارد، لکن بقای ما به دلیل سلامت و قوت نظام ایمنی است. فطرت فرار از نقص و بغض به باطل، همین نقش را در قوام روح انسان دارد.

در وقایع پس از جریان غدیر مشکل جامعه اسلامی این بود که حساسیت آنها به دشمن شناسی کم شده بود. گریه حضرت زهرا برای این بود که رابطه زمین و آسمان قطع میشود. «فقد النبی و ظلم الوصی». حاکمیت الهی

به نظام بشری تنزل می یابد. تفاوت بین حیوان است و انسان. حاکمیت بشری منقطع از وحی یعنی حاکمیت حیوانی. منتها یک حیوان ترتمیزتر. یک حیوان منضبط تر و حاکمیت حیوانی است. انسانی که میخواهد فوق ملک بشود به یک حیوان تبدیل میشود. این امر برای کسی که میفهمد دردآور است. جریان غدیر میخواست شاخص و میزان ایجاد کند.

در بحث جهاد اکبر گفتیم در نظام اخوت و ولایت، رابطه مومنین نازل به رابطه با امام است. یعنی اگر کسی میخواهد قرب به امام پیدا بکند باید روابط خود را با مومنین تصحیح کند. امام رضا به حضرت عبدالعظیم حسنی سفارش کرد: به دوستان من سلام برسانید و ایشان را امر کنید که به دیدار مومنین بروند و همدیگر را زیارت کنند که همین ملاقات باعث نزدیک شدن آنها به ماست. یعنی در رابطه های مومنین قرب به امام ایجاد میشود، چون رابطه ها بر اساس ولایت مومنین با همدیگر است. بلافاصله در دنباله حدیث تذکر میدهد هیچگاه مرزهای دشمنی و کینه ها و نفرت را بین مومنین قرار ندهند. بلکه مقابل مومنین قرار بدهند. حتی اگر مومنی در درون دلش کینه مومنین را پنهان کرده باشد و آشکار هم نکند باز اعمالش مقبول نیست. یعنی از یک طرف استحکام روابط مومنین را بیان میکند، از یک طرف دستور میدهد دشمنی ها و کینه ها را در دایره ای قرار که آن دایره کفر است. ، زیرا این دشمنی ها، خروج از ولایت الهی میشود. هنگامی که مومنین با هم محبت دارند، همین محبت ایشان را به امام متصل میکند.

در قیامت میگویند «یوم ندعو کل اناس بامامهم» چون هر مومنی محو امامش است یا فعلا، یا فعلا و صفتا، یا فعلا و صفتا و ذاتا، این ها مراتب است. مرتبه اول اینکه فعلش انطباق تام با فعل امام دارد، مرحله دوم آنکه صفات درونی او کاملا منطبق با امام است و مرحله سوم آنکه فعل و صفت و ذاتش محو در امام است. کافران هم همینطورند. با این نگاه، هر طاعتی نوعی محو شدن در امام است. پس دو چیز زمینه نزدیکی به امام است: یکی اعمال صالح و طاعات و دوم: ارتباط ولایی با صالحین و مومنین. ارتباط با اهل طاعت مساوی ارتباط با امام است. امام خود حسنات و طاعات است. این حقیقت در روایات متعدد آمده است که «الحسنه و الله ولایه امیر المومنین»؛ یا «إن ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه... هر جا ذکر خیر میشود، شما اولش و آخرش هستید، اصلش و فرعش هستید، معدن خیر هستید»

این نگاه در امام شناسی باعث میشود افراد با مصداق امام ارتباط یابند نه مفهوم امام.

سوال: اینکه فرمودید باید مفاهیم تطبیق و جری مصداقی پیدا کنند، مشکل جریانات فکری امروز تطبیق است.

پاسخ: فرمایش ایشان این است که بعضی تا این مرتبه اش را هم قبول دارند. اما در مرتبه تطبیق انحراف ایجاد میکنند. یعنی پرچم دشمن اصلی را نمی بینند تا هر کس به آن قرب و بعد دارد ، به همان اندازه با او دشمنی

کنند. پرچم ها را جابجا میکنند. مثلاً پول از دولت فخیمه انگلیس میگیرند و علیه مسلمانانی حرف میزنند و کار میکنند که بالقوه نیروی اسلام هستند، هرچند در تطبیق قصور دارند و قاصرند، گاهی که با یک تلنگر این ها برمیگردند. وقت مقابله با داعش، این ها غایبند. آنجا حضور ندارند. مفهوم با یک تفکری برخورد تند دارند، اما در مواجهه عملی با مصداق تام آن، غایب هستند. امام چقدر زیرک بود. یک پرچم را برافراشت، گفت آمریکا شیطان بزرگ است. هر کسی با قرب و بعدش با آمریکا، دشمنی اش با ما و دوستی اش با ما معلوم میشود. آقا فرمودند این جریان آمریکا نباید شکسته بشود. شکسته شدن جریان آمریکا فقط ایجاد رابطه و گفتگو و مذاکره نیست. شکسته شدن یک گفتمان است. شکسته شدن شاخص استکبارستیزی است. وقتی استکبار شناخته نشد، همه معادلات و روابط به هم میریزد. دوست و دشمن معلوم نیستند. امام فرمود آمریکا شیطان بزرگ است. بعد نشان میداد صدام به نسبتی که به آمریکا نزدیک است دشمن ماست. اصل دشمنی ما با آمریکاست. در هر واقعه ای، ما میتوانستیم بفهمیم این واقعه، دشمنی با ماست یا دوستی با ماست. کسانی که چنین امامی ندارند به سرعت ضربه میخورند. در مصر انقلاب شد، ولی چون این شاخص و پرچم در دشمنی را نداشتند، از همان آمریکایی که نشناختند، ضربه خوردند و تمام شدند. بیش از یک سال هم دوام نیاوردند. فطرت فرار از نقص را خوب نشناختند. امام پرچم و شاخص بغض را برافراشت، متأسفانه عده ای با ماموریت یا جهالت، این پرچم را میکشند. حضرات معصومین اعلام الهدی هستند، یعنی پرچم برافراشته هدایت هستند. پرچم از دور دیده میشود. در حرکت را راحت میکنند. پرچم دشمنی هم باید برافراشته باشد که انسان دائماً از آن دور بشود. چه از نظر اخلاق، چه رفتار و چه اعتقاد. اگر او هر حرفی میزند من باید مقابل او باشم. به فرمایش امام هر موقع دیدید آمریکا از فعل شما راضی است، بدانید یک جای اشتباه است. یعنی فعل و قول و تقریر آمریکا حجت است بر ما در مقابله و دشمنی. همچنان که فعل و قول و تقریر معصوم حجت است برای ما بر تبعیت. الان در همه وقایع هر جا پای آمریکا هست آنجا دشمنی ماست. هیچ جایی نیست که در دوستی ما قدم برداشته باشد. بله، ناخودآگاه حرکت هایش به نفع ما بوده است. ولی قصد او نبوده است. با صدام مقابله کرد، تا ایران را محاصره کند، اما به نفع ما تمام شد. این هم کار خداست. خواست با حضور در فغانستان به بهانه طالبان، ما را محاصره کند، به نفع ما تمام شد. اما او نمیخواست.

در بحث هبوط گفتیم ابلیس دو جا جشن گرفت و چهار جا ناله کرد. این ناله ها و جشن ها عین جریان حب و بغض هاست. وقتی پیغمبر مبعوث به رسالت شد ناله کرد. از اینجا اهمیت غدیر روشن میشود که مسئله را از حامل شخصی دین تبدیل کرد به حامل نوعی دین.

پیغمبر دو روز مانده به وفاتشان و شهادتشان در اوج بیماری، با تکیه دادن به امیر المومنین علیه السلام و یکی از فرزندان عباس عموی پیغمبر وارد مسجد میشوند و آن خطبه معروف را میخوانند که «انی تارک فیکم الثقلین

کتاب الله و عترتی» یعنی یک میزان و شاخصی را نصب میکنند. چون میدانند که بعدها در ماجرای حدیث دوات و قلم گفته میشود، پیامبر هذیان میگوید، «انّ الرجل لیهجر» ولی وقتی در جمع مسجد سخنرانی کند کسی نمیتواند مقابله کند. اینجا دو رکن هدایت را معرفی میکنند. عترت و قرآن دو حقیقت دست در آغوش هم میشوند که هیچگاه جدا نمیشوند. مانند طناب آویخته است. «حبلٌ ممدودٌ من السماء الى الارض.» ریسمان فعال است. ریسمان انداخته نیست که روی زمین افتاده باشد. این همه ریسمان در دکان ابزار فروشی هست. ولی ریسمان آویخته نجات میدهد و فرد را از ته چاه در می آورد. این فقط بحث مفهومی و کلامی نبود، بحث حرکت افرین بود که هر کس اکنون بگردد و تکلیف خود را پیدا کند که چه باید بکند؟ امامش کیست و نسبت به امام و قرآن چه وظیفه ای دارد

### توحید کثیر

در تاریخ جریان توحید کثیر حاکم است. یعنی کثرت ها به وحدت برمیگردد. همین جا که پیغمبر اکرم عترت و قرآن را یکی دانست، از مصادیق این مسئله است. در نگاه قرآنی و روایی ما و ادعیه و زیارات ما این مسئله خودش یک راهکار اندیشه توحیدی است. نسبت به انبیاء میفرماید «لقد وصلنا لهم القول.» این ها یک قول است برای همه شان. درباره هر نبی میگوید: «مصدقاً لما بین یدیه و مبشراً برسول یأتی من بعده» تصدیق کننده قبلی و بشارت دهنده بعدی است. یعنی یک حقیقت متصل را تصویر میکند. ولی نسبت به دشمنان میگوید: «و جعلنا هم احادیث» یعنی آنها را پراکنده و متشتت کردیم. دشمنان را احدثه قرار دادیم. «مزقناهم کل ممزق.» یعنی با یک شدتی این ها را گسسته کردیم. یعنی باطل در جریان باطلش مثل همان شجره خبیثه است. خداوند شجره طیبه را به یک حقیقت واحد تفسیر میکند. «مثل کلمة طیبة كشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء» این توحید کثیر است. اصلها ثابت و فرعها فی السماء که رجوع فرع به اصل است. «تؤتی اكلها کل حین باذن ربها» تمام این کثرات از آن اصل نشأت میگیرد. اما درباره شجره خبیثه میفرماید ثبات ندارد، «كشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار» هر بادی این را میلرزاند و ثباتی ندارد.

«تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی». اهل باطل در نگاه ظاهری جمیع و واحد دیده میشوند. در حالیکه در حقیقت قلوب آنها متشتت و پراکنده است. وحدت ندارند. قلوبهم شتی.

اگرچه ممکن است ریشه های فاسد در هر دوره ای همدیگر را پیدا میکنند، اما بقا ندارند. در جنگ جمل، دشمنان امام علی (ع) از گروههای مختلف بودند. اموی ها بودند، فرزندان عثمان بودند، مروان، طلحه و زبیر بودند، طرفداران معاویه بودند، زخم خورده های از امیر المومنین بودند، طرفداران کفار و مشرکینی که از سابق در مکه بودند، حضور داشتند، حتی پسر عثمان، ابان بن عثمان به مروان میگوید مروان، ما دنبال خون خواهی

پدرم هستیم، پدر ما را که طلحه و زبیر کشتند، الان اینجا هستند، و فرصت خوبی برای انتقام است. مروان میگوید به موقع حسابشان را میرسیم، ولی فعلا با ما هستند. همین کار را هم کردند. زبیر در جمل کشته شد و طلحه نیز در انتهای جنگ جمل از پشت تیر خورد. . یعنی از لشگر امیر المومنین تیر نخورد، از درون لشگر خودشان تیر خورد.

یعنی هرچند در ظاهر در یک لشکر مجتمع میشوند ولی باز هم باطل متکثر و متفرق است ولی جریان حق وحدت دارد. چون جریان حق موافق هستی است و پایدار است. اما جریان باطل هر چقدر قدرتمند باشد، فرعون و نمرو و معاویه باشد، باز هم متفرق میشوند «مزقناهم کل ممزق»

از مصادیق جریان وحدت ۱۵-۱۶ مورد را نوشتم که الان فرصتش نیست. مثلا وقتی میخواهیم به امام حسین علیه السلام سلام بدهیم، از کجا شروع میکنیم؟ السلام علیک یا آدم صفی الله. از آدم صفی الله شروع میکنیم، تا میرسیم به نوح، ابراهیم خلیل، موسی و عیسی علیهم السلام، پیغمبر اکرم، امیر مومنان تا امام حسین. یعنی میخواهیم جریان وصل تاریخ را نشان بدهیم که یک جریان است. فقط صرف خواندن یک زیارت نیست. بلکه نشان دهنده یک ربط تاریخ انسانی است.

از سوی دیگر انبیاء همه انسانند. یک انسان ده هزار ساله یا هفت هزار ساله بنابر اختلاف اقوام؛ ائمه (ع) هم به تعبیر مقام معظم رهبری یک انسانند، یک انسان ۲۵۰ ساله تا آخر زمان امام عسگری علیه السلام. اینها توحید کثیر ایجاد میکند. کثرت ها به وحدت برمیگردد.

هر کدام از ما افعال گوناگون داریم. اما کثرت افعال به یک نفس واحده برمیگردد. مراتب نفس، به یک حقیقت برمیگردد. مراتب عوالم وجود به انسانی که کون جامع همه عوالم را دارد، برمیگردد. چه در نظام تشریع و چه در نظام تکوین، مصادیق توحید کثیر فراوان است. این نگرش برای افراد طمانیه و آرامش ایجاد میکند. یک عقبه عمیق برای خودش احساس میکند.

سوال: شیطان چطور آن وحدت را تکثیر کرد؟

پاسخ: بدن را از نظام وجودی آدم جدا کرد. بدن را جدا کرد و گفت تو این بدنی، و بدن را نشان داد که از بین رفتنی است و با افول بدن، خواست انسان را به تن بنشانند. لذا شیطان کارش تکثیر واحد است. یعنی یک واحدی را تکثیر بکند منتها آن واحد را دیگر واحد نبینند. یعنی با کثرات است. کار شیطان با کثرات است، لذا خودش هم متکثر است. لذا خودش هم قرار ندارد. لذا پیروانش هم قرار ندارند. لذا کسی که تابع شیطان میشود، به کثرت ها مبتلا میشود.



اگر باطل را اینطور دیدیم، مقابله با باطلی که قلوبهم شتی باشد بسیار آسانتر میشود از باطلی که حقیقتاً واحد باشند. اینکه انسان صف مقابلش را مثل صف آرد ببیند که ذرات آرد کنار هم هستند ولی پراکنده اند، یا مثل صف فولاد ببیند. این نگرش ترس از دشمن را از بین میبرد.

اما درباره مومنین میگوید بنیان مرصوص هستند. «ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنیان مرصوص». یک واحد یکتا شده. بنیان مرصوص یعنی هیچ سوراخ و هیچ خلل در آن نیست. مرصوص است.

این قاعده خداست در نظام کفر. یعنی الان هم در نظام کفر همین قلوبهم شتی است. اتحاد این ها ظاهری است. این نگرش قدرت به انسان میدهد. این خودش یک تایید ملکوتی است. دست ملائکه را میبیند که کفار را متفرق میکنند

«ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة» یعنی روح اهل استقامت به مرتبه ملائکه الله و یقین آنها میرسد. خوف و حزنی ندارد. وقتی به آن مرتبه رسید، امدادهایی که در آن رتبه هست محقق میشود. آن ها تحت تسخیر این قرار میگیرد. در مقدمات این را بیان کردیم که ملائکه خدام انسان هستند.

این حقایق توحیدی است که در جان افراد حرکت ایجاد میکند نه صرف بازگویی مفاهیم، این مرتبه ایمان این است که سبب میشود بروی در دل دشمن، باور کنی که دشمن پراکنده است. حالا اسمش را میخواهی عقد قلبی بگذار، یا تصدیق نظری یا ...

پرداختن به مفاهیم منعی ندارد، اما توقف در این مفاهیم حرکت و مبارزه ایجاد نمیکند. مثلاً اینکه بگوییم برای دین صد معنا شده است. هیچ کدام از اینها کسی را در دل دشمن نمیرد و دیندار نمیکند. این به معنای بی فایده بودن مباحث مفهومی نیست، بلکه باید تقدم باید معلوم باشد. دین داری تقدم دارد. بعد تعریف دین هم سرجایش بیاید.

### نقش امام حیّ در تکوین و دینداری

تعبیر روایات این است که از همه حقایق از باب امام نازل میشود «ارادة الرب في مقادير الامور تهبط اليكم و تصدر من بيوتكم» امام واسطه فیض همه حقایق است. همه باید برخانه شما نازل بشود. در شب قدر تقدیرات عالم، نه فقط مومنین، بر امام وارد میشود و از حقیقت امام بر همه جا پراکنده میشود. این جایگاه امام در نظام تکوین یا قوس نزول است.

اما در قوس صعود و رشد و دینداری انسان، نیز محور امام است. در روایات مفصل باب «عرض اعمال بر امام» آمده است که هر عمل انسان که می‌خواهد بالا برود، باید بر امام عرضه شود و از طریق ایشان بالا رود. در برخی روایات آمده است که اعمال انسان، در آخر عمر بر امام عرضه می‌شود. در برخی آمده است هر سال شب‌های قدر یا شب‌های نیمه شعبان بر امام عرضه می‌شود. در برخی روایات دارد که در هر ماه بر امام عرضه می‌شود. در برخی روایات آمده است که هر هفته بر امام عرضه می‌شود، جمعه یا پنجشنبه، دوباره روایات دارد که هر دوشنبه و پنجشنبه بر امام عرضه می‌شود، و در برخی روایات دارد که هر شام بر امام عرضه می‌شود، دوباره روایات دارد که هر صبح و شام بر امام عرضه می‌شود. حتی تعبیر این است که هر لحظه بر امام عرضه می‌شود. این نگاه که هر عملی بر امام عرضه می‌شود، چه نقشی در رابطه بین امام و ماموم دارد. این عرض اعمال بیانگر یک ارتباط حاضر است. نه ارتباط مفهومی و غایب. در هر نفس کشیدنی ارتباط با امام هست. در هر عمل اختیاری ارتباط با امام محقق شده است.

با این تفسیر باید نقش غدیر را به عنوان یک حقیقت زنده و جوشان برای انسان فهمید.

«قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المومنون». هر کاری می‌خواهید بکنید بکنید، به تحقیق خدا عملتان را میبیند. «سیری الله» اینجا به معنای آینده نیست. چون خدا که در آینده نمیبیند، خدا که در آینده نیست.

هشام بن حکم جوانی است که در بصره در جلسه درس عالم بصره (عمرو بن عبید) حاضر می‌شود. او بسیار علیه امامت حرف می‌زده است. هشام می‌گوید: ای شیخ، من سوالی دارم. می‌گوید پرس. شروع می‌کند به سوال کردن. گوش برای چه کاری خوبی است؟ چشم برای چه کاری خوب است؟ یکی یکی سوال می‌کند. او می‌گوید این چه سوالات ابلهانه‌ای است که می‌پرسی، هشام می‌گوید من سوالاتم اینقدر است. بیش از این عقل و شعورم نمیرسد. همینقدر می‌خواهم سوال بکنم. یکی یکی می‌گوید. بعد می‌پرسد قلب چیست؟ می‌گوید قلب برای این است که اگر این‌ها خطایی دارند، کنترل و هدایت کند، همه اینها با قلب تنظیم می‌شوند. هشام استدلال می‌کند که به نظر شما خدا برای بدن محسوس قلب را قرار داده تا منحرف نشوند، ولی برای جامعه انسانی که این همه تخلفات و اختلافات و تشتت دارد، قلب قرار نداده است؟ اینجا میزان نگذاشته است؟ عمرو بن عبید می‌گوید تو هشامی؟ (هشام در جوانی سرشناس همه جا شده بود). هشام ابتدا کتمان می‌کند. عمرو بن عبید می‌پرسد اهل کجایی؟ می‌گوید از کوفه. می‌گوید پس خود هشام هستی. پس از این ماجرا امام صادق (ع) به هشام، می‌گوید: آن جریان را بگو. می‌گوید من محضر شما خجالت میکشم. (هشام نمی‌خواست در محضر حضرت ابزار علم کند) حضرت می‌فرماید اگر ما یک چیزی گفتیم، شما بگویید. دیگر خجالت نکشید. پس از آنکه هشام این ماجرا را

تعریف کرد، حضرت می‌پرسد اینها را از کجا گفتی؟ هشام می‌گوید به ذهنم خطور کرد. حضرت فرمودند: این جزء صحف ابراهیم و موسی. در آنجا این استدلال آمده است که امام میشود قلب پنده امت.

خون لحظه به لحظه از قلب به تمام اعضا و جوارح پمپاژ میشود، بقای اعضا و جوارح به پمپاژ خون است و این تنظیمی که قلب برای اینها محقق میکند که چقدر و چگونه و چه مقدار باشد. این نگرش حقیقت امامت را بسیار نزدیک و رابطه را ملموس میکند.

## جنگ تأویل و تنزیل

جنگ پیغمبر اکرم بر سر تنزیل قرآن بود، مسئله بر سر تثبیت نبوت و دین اسلام است. تازه حاکمیت پیامبر در حال شکل گرفتن است به همین دلیل با منافقان مبارزه آشکار نکردند. اما جنگ امیر المومنین علیه السلام با تأویل بود. یعنی بعد از اینکه اصل نزول قرآن و حقانیت آن اثبات شده است، نوبت به تثبیت برداشت اصیل از قرآن و مقابله با برداشتها و تفاسیر باطل میرسد. در سه جنگ حضرت، مقابله با همین خط انحراف است. قاسطین و مارقین و ناکثین. در این سه جنگ جمل و صفین و نهروان معارف زیادی نهفته است. اگر انسان با این نگاه معرفتی در این سه جنگ وارد بشود، مباحث مفیدی در دشمن شناسی و عقبه دشمن شناسی تا رگه های نفاق می یابد. در زمان پیغمبر پیغمبر مامور به جنگ منافقین نبود. نه اینکه کاری به منافقین نداشت، اما در زمان امیر المومنین علیه السلام، منافقین مبارزه حربی کردند.

در جنگ جمل قواعد فراوانی هست که اگر انسان با دقت و نگاه اندیشه ای ببیند، نکات مفیدی به دست می آید. مرزهای دشمن شناسی جریان ناکثین، یعنی پیمان شکنان، و شیوه برخورد با آنها به دست می آید.

کسانی که الان در جمهوری اسلامی پیمان شکنی درونی میکنند، عهد بستند، اما پیمان شکنی کردند، برخورد با این ها باید چگونه باشد؟ پاسخ این سوال در جریان جنگ جمل آشکار است، اینکه کجا گذشت کنند، کجا شدت به خرج دهند. کجا سکوت کنند، کجا آشکار کنند؟ از جنگ جمل قابل استخراج است.

نزدیک بیست هزار نفر کشته شدند. بیش از هفده هزار از جمل از و دو هزار نفر از لشکر امیر المومنین کشته شدند. حضرت در بین کشته های آنها گریه میکند. که من با دست خودم، دست خودم را قطع کردم. در عین اینکه جنگیده است، اما گریه هم میکند که با دست خودم دست خودم را قطع کردم. امیر المومنین علیه السلام تا آخرین لحظه دست به جنگ نمیزد. تا جنگ تمام میشود، میگوید اگر این ها عقب نشینی و فرار کردند دنبالشان نکنید. نمیگوید بیاوریدشان و مسئولیت به ایشان بدهید، در تلویزیون مطرحشان کنید، تصویرشان را نشان بدهید. میگوید انسانهای معمولی شان (نه سرانشان) را دنبال نکنید. رهایشان بکنید. چون گاهی بعضی از

پیگیری ها، اگر حق الناسی در کار نباشد، در جامعه اسلامی دردسازتر میشود. در حال حاضر هم رهبری عینا همان کار را دارد انجام میدهد. آن ها را تحت محاصره ای قرار میدهند، اما پیگیری نمیکند. امام علی، مروان را دنبال نکرد، چون میدانند الان پیگیری کردن ضرر بیشتری دارد.

در جریان صفین میرسد به قاسطین. این ها ظالمین امت بودند. نفاقی بود که ظالم بودند. قاسط بودند. برخورد حضرت با این ها چگونه بود. خدای سبحان یک دوره دشمن شناسی کامل را در دوران امیر المومنین، در همین پنج سال، کاملاً تجلی داده است. در دوران پیغمبر دشمن شناسی بیرونی را تجلی داده است. در دوران امیر المومنین علیه السلام دشمن شناسی از درون، نفاق درونی را کاملاً تجلی داده. هم توحید است هم امامت، هم نظام سازی.

### پرسش و پاسخ:

سوال: در داستان حضرت موسی (ع) چرا با اینکه که پشت نیل، توحید مصداقاً به ایشان نشان داده شده، باز بهانه گیری کردند؟

پاسخ: این خاصیت انسان است. باید این مصادیق برای او تکرار شود تا به ایمان محض برسد. قوم موسی حتی آن زمانی که از رودخانه به اراده خدا گذشتند، امتی بت پرست را دیدند، به موسی گفتند تو هم یک چیزی برای ما تعیین کن تا ببینیم و پرستیم. خدای ما نادیدنی است! دوباره بلافاصله وقتی موسی به میقات رفت اینها گوساله پرست شدند. برای برخی انسانها تکرار وقایع لازم است. جریان قوم موسی از جریانات عجیبی است که تکرارش در امت ما خیلی شدید است. و نیاز به مطالعه و تحلیل جامعه شناختی دارد.

سوال: عرض ما این است که وقتی یک مصداق جزئی برایش تبیین مفهومی نشود و به لحاظ تفصیلی علم پیدا نکند، باعث میشود وقتی از فضای جنگ و جبهه و دفاع مقدس خارج شود، دوباره فراموش کند.

پاسخ: من نگفتم اصلاً به مفاهیم کار نداشته باشیم و تحلیل نکنیم. گفتم تحلیل بکنیم، اما تحلیل را بعد از واقعه کنیم و بعد آن هم تطبیق کنیم. این به معنای نادیده گرفتن تحلیل نیست. بلکه بحث این است که در تحلیل نماییم. از تحلیلها علت یابی بکنیم، تا برای امروز ملاک به دست آوریم. آنچه مهم است حرکت کردن در مصادیق است در عین داشتن مفهوم. منتها داشتن مفهوم به تنهایی تاثیری ندارد. « العلم یهتف بالعمل فان اجابه و الا ارتحل » علم لازم است، اما همین علم، عمل را ندا میزند، اگر اجابت نشود، علم هم می‌رود.

سوال: سوالی که فرمودید این جلسه مطرح بشود بحث نگرانی حضرت رسول در بحث ابلاغ واقعه غدیر بود. در بحث بصیرت تام و توکل تامشان که جریان حق پیاده میشود، هر مرحله ای چطور تحلیل میشود؟

پاسخ: نگرانی حضرت به این نبود که مطرح نکند. نگرانی حضرت به این بود که کجا و کی مطرح بکند که بیشترین اثر را داشته باشد. و الا از روز یوم الانذار که اولین تبلیغ پیغمبر بود، امامت را ابلاغ کرده بود و مکررا در مقاطع مختلف ابراز کرده بود. یکبار نبوده است.

سوال: آن حد از حزن حضرت زهرا را که فرمودید، چطوری تحلیل میشود؟ مگر ایشان نگاه کلان نداشتند که این اتفاقات در مسیر پیشبرد جریان حق است.

پاسخ: حضرت میبیند که تمام آن زحمات را بر باد میدهند. سرعت و کندی این نگرانی به اعمال امت برمیگردد. یعنی یک نقشه کاملی محقق خواهد شد. اما این نقشه کامل آیا سرعت و کندی دارد و وابسته به اعمال امت است. ظهور هم همینطور است. ظهور حتما محقق خواهد شد. اما سرعت آن به ما بستگی دارد. حضرت میبیند این ها مسیر سعادت را خیلی کند کردند. خیلی فاصله ایجاد کردند. دوباره باید چقدر زحمت کشیده بشود، باید دوباره عاشورایی پیش بیاید، تا جبران شود.

سوال: در جریان حضرت موسی، فرمودید بحث کشته شدن کودکان در طرح کلی الهی به نفع جریان حق بود، اینجا غضب ولایت به چه نحوی میرساند به این جریان الهی؟ شما فرمودید هر قدمی که دشمن برداشت، در طرح کلی الهی به نفع جریان حق بود. بحث غضب ولایت در طرح کلی چطوری به نفع جریان حق تمام میشود؟

پاسخ: خودش بیداری ایجاد میکند. مثلا پس از سه خلیفه تازه به ضرورت وجود امام عادل پی بردند و لطافت وجود امام عادل برایشان چشیدنی میشود. باید خودشان آمادگی داشته باشند.

هیچ جا آسان چیزی به کسی نمیدهند. چه در دوره ای که حاکمیت با باطل باشد، چه در دوره ای که حاکمیت با حق باشد. در حاکمیت حق هم ساده نیست. در زمان ظهور هم گفته شده است حاکمیت با عرق و خون ریختن حاصل می‌شود. «یوم العرق و العلق». ما فکر میکنیم حضرت می‌آید و با خدایش می‌روند می‌جنگند. پایمان را هم روی پایمان می‌اندازیم. «و انا ههنا قاعدون»

غضب ولایت هم سبب بیداری میشود. لذا کشتن آن ها باعث شد مردم آمادگی مردم میشود. دشمن هر کار غلطی که بکند، آن کار غلط در نظام الهی تبدیل میشود به یک فرصت برای اهل ایمان. نگوئید کار آن ها صحیح بوده است پس کشتن خوب بوده است، پس کار خدا بوده است. نه. کشتن غلط بوده است. اما در عین حال هر فعلی که دشمن انتخاب بکند تبدیل میشود به یک فرصت برای اهل ایمان.

سوال: مفهوم گیری از اتفاقاتی که رخ داده است در صدر السلام، واقعا آن اتفاقات پارامترهای مختلفی دارد،  
چطور میشود این پارامترها را...